

بررسی دیدگاه انکار عدم تناهی خداوند

darentezarenoor@chmail.ir

m.faiyazi@gmail.com

کھ روح‌الله نورالدینی / دانشجوی دکتری مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

غلامرضا فیاضی / استاد گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۳۹۷/۲/۳ - پذیرش: ۱۳۹۷/۷/۱۵

چکیده

برخی بر این اعتقادند که خداوند را نمی‌توان «نامتناهی» دانست؛ زیرا اولاً، «عدم تناهی» از شئون موجوداتِ مقداری است. ثانیاً، نامتناهی در بردارندهٔ کثرت بی‌نهایت است و این با وحدت حقّهٔ خداوند ناسازگار است. ثالثاً، موجود نامتناهی، خود امری محال است و قابلیت وجود ندارد. از این رو، روایاتی را که از حد نداشتن خداوند سخن می‌گویند، به معنای نامتناهی بودن خداوند نمی‌دانند؛ زیرا رابطهٔ میان تناهی و عدم تناهی مقداری، رابطهٔ ملکه و عدم ملکه است و برای همین، با نفی تناهی از وجود غیر مقداری، نامتناهی بودن را نمی‌توان نتیجه گرفت؛ چنان که با نفی سواد از سنگ، نمی‌توان نتیجه گرفت که «سنگ بی‌سواد است». این نوشتار در دو مرحله به بررسی این دیدگاه پرداخته است. ابتدا ادعای منکران را تحلیل کرده است تا سخنان صحیحشان را از سقیم بازشناسد. اما از آن رو که پیروان این دیدگاه به خاطر دغدغهٔ دینی و حمایت بیشتر از ادلهٔ نقلی به آن سو رفته‌اند، در بخش دوم، که بیشتر این نوشتار را تشکیل می‌دهد، عدم تناهی خداوند را از طریق متون دینی اثبات کرده است تا به کمک ادلهٔ نقلی، پاسخی تفصیلی به منکران عدم تناهی خداوند، داده باشد. بنابراین، پژوهش حاضر ضمن بهره بردن از روش «عقلی»، بر روش «نقلی» تأکید ویژه‌ای دارد تا علاوه بر اثبات عدم تناهی خداوند، دیدگاه مخالف را نیز ارزیابی کند.

کلیدواژه‌ها: تناهی، عدم تناهی، متناهی، نامتناهی، عدم تناهی مقداری، عدم تناهی وجودی.

اکثر قریب به اتفاق اندیشمندان مسلمان، «عدم تناهی» خداوند را پذیرفته و برای آن اهمیت ویژه‌ای قایل شده‌اند، اما برخی انتساب این صفت به خداوند را نادرست می‌دانند. قایلان به این دیدگاه با دغدغه‌ بازگشت به متون دینی، چنین عقیده‌ای را برگزیده‌اند. بدین‌روی، این پژوهش درصدد است تا با تمرکز بر ادله نقلی، به پاسخ‌گویی به این دیدگاه و نیز اثبات عدم تناهی خداوند بپردازد.

در خصوص پیشینه عام تحقیق، می‌توان به آثاری اشاره کرد که با صبغه نقلی در باب شرح صفات الهی نگاشته شده است. اگر این آثار را به دو بخش قرآنی و روایی تقسیم کنیم، در بخش قرآنی به دلیل این‌که صفت «عدم تناهی» به‌صراحت در قرآن نیامده است، حتی کتاب‌هایی که به‌صورت تفصیلی، صفات و اسمای الهی را از منظر قرآن بحث کرده‌اند، عدم تناهی را ذکر نکرده‌اند. برای نمونه، کتاب *اسماء و صفات الهی در قرآن فقط*، نوشته محمدباقر محقق، و البته در تفاسیری همچون *المیزان فی تفسیر القرآن* مباحث پراکنده‌ای را در این خصوص می‌توان یافت. اما آثار روایی یا به‌صرف تبویب، به شرح جداگانه هر روایت پرداخته‌اند، یا نگاه کلامی و فلسفی به مطلب نداشته‌اند. اما در میان شروح روایی، سخنان پراکنده‌ای در خصوص عدم تناهی الهی وجود دارد؛ مانند شرح *صدرالمناهلین* بر کتاب *الکافی* و نیز *ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه*، نوشته علامه محمدتقی جعفری. در خصوص پیشینه خاص پژوهش، می‌توان به *قواعد عقلی در قلمرو روایات*، نوشته جواد خرمیان و نیز کتاب *علی بن موسی الرضا علیه السلام و الفلسفة الإلهیه* نوشته علامه جوادی آملی اشاره کرد.

اما در خصوص ضرورت بحث از صفت «عدم تناهی» خداوند، کافی است به کارکردهای آن توجه شود. این صفت غیر از کارکردهای عملی که در ارتباط خلق با خالق دارد، در مسائل نظری نیز کارکردهای مختلفی دارد. برای نمونه، تلاش‌هایی که در قالب برهان‌های وجودی یا مفهوم محور برای اثبات وجود خداوند صورت گرفته، به نوعی الهام گرفته از صفت «عدم تناهی» الهی هستند. این صفت نه‌تنها برای خداپاوران کارکرد دارد، بلکه ملحدان نیز خداوند را با همین تعریف، منکرند و با مسئله منطقی شرّ، درصدد اثبات این مطلب‌اند که اگر خداوند، یعنی موجودی که عالم مطلق، قادر مطلق و خیر محض است، وجود داشت، نباید شاهد شرّی در جهان می‌بودیم.

پرسش‌های تحقیق پیش رو این است که بر اساس ادله نقلی، آیا می‌توان صفت «عدم تناهی» را به موجود غیر مقداری، یعنی خداوند، نسبت داد و قایل به عدم تناهی خداوند شد؟ در صورت پاسخ مثبت به این مسئله، «عدم تناهی» خداوند در کتاب و سنت به چه معناست؟

فرضیه تحقیق نیز عبارت است از اینکه انصاف خداوند به صفت «عدم تناهی» از متون دینی قابل استنباط است و این صفت درباره خداوند، به معنای «عدم تناهی وجودی» است؛ به این معنا که هیچ‌گونه حد وجودی یا عدمی، خدای متعالی را محدود نکرده و وجود خداوند متعالی، وجود مطلق است. خلاصه اینکه «عدم تناهی» به معنای داشتن مقداری بی‌نهایت نیست. بنابراین، هر موجودی را می‌توان داخل در تقسیم‌بندی متناهی وجودی و نامتناهی وجودی دانست.

دیدگاه انکار عدم‌تثاهی خداوند

برخی از معاصران بر آنند که خداوند را نمی‌توان به یکی از دو وصف «متثاهی» یا «نامتثاهی» متصف دانست؛ زیرا اولاً، دو وصف مذکور از شئون موجوداتِ مقداری است.

قابلیت وصف به «تثاهی» و «عدم‌تثاهی» و داشتن دوم و سوم و شریک و شبیه - مانند ملکه و عدم- از شئون ویژه ذات دارای مقدار و اجزاست. توصیف خداوند متعال، که واحد حقیقی است، به هر یک از دو طرف آن (متثاهی و نامتثاهی) نادرست است (میلانی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۲).

از جهت معنای لغوی نیز کلمات «متثاهی» و «نامتثاهی» و «محدود» و «غیر محدود» (به نحو معدولة المحمولی که رجوع آن به سالبه محصله نباشد) تنها در مورد موضوعاتی به کار می‌رود که دارای کشش و امتداد و اجزا باشند (میلانی، ۱۳۸۲، ص ۲۰، پاورقی).

ثانیاً، موجود نامتثاهی در حقیقت، موجودی است که از کثرت بی‌نهایت برخوردار است، درحالی‌که کثرت در خداوند راه ندارد.

الف) موضوع «متثاهی» و «نامتثاهی» مقدار و عدد است. ب) تعدد و تکرر و تجزّی و قابلیت زیاده و نقصان لازمه ذات حقیقت مقداری می‌باشد. ج) وجود نامتثاهی در حقیقت ذات خود، دارای تکرر، تجزّی و قابلیت انقسام بوده و وحدت آن «وحدت اعتباری» خواهد بود (همان، ص ۹۱، پاورقی).

بنابراین، نامتثاهی بودن خداوند یک امر متناقض است؛ زیرا خداوند موجودی بسیط و بدون جزء است؛ اما «نامتثاهی» به معنای موجودی با اجزای بی‌نهایت است و نامتثاهی بدون جزء امری متناقض است و به معنای شیء بدون جزئی است که اجزای بی‌نهایت داشته باشد؛ زیرا تصویری که عرفا و فلاسفه از نامتثاهی دارند مقداری و جزء بردار است. بدین‌روی، می‌گویند: همه چیز در خداست.

شایان توجه است که اعتقاد به وجود «نامتثاهی غیرمقداری» و موجود «نامتثاهی بدون جزء» به‌خودی‌خود متناقض است؛ زیرا - چنان‌که گفتیم - اولاً، اتصاف به «تثاهی» و «عدم‌تثاهی» از شئون ذات دارای مقدار و اجزا و قابل زیاده و نقصان است. ثانیاً، نتایجی که اهل فلسفه و عرفان از نامتثاهی بودن ذات خداوند می‌گیرند (مانند وحدت وجود و خارج نبودن اشیا از ذات خداوند) به‌هیچ‌عنوان، با این معنا (یعنی نامتثاهی بدون جزء و مقدار) موافقت ندارد (همان).

ثالثاً، نه‌تنها خداوند نامتثاهی نیست، بلکه «موجود نامتثاهی، امری توهمی، اعتباری و ساخته ذهن بشر است و هیچ امر بالفعلی که نامتثاهی باشد نداریم؛ زیرا موجود نامتثاهی محال است و قابلیت وجود ندارد» (ر.ک. میلانی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۶-۱۶۰)؛ زیرا «نامتثاهی» وصف موجود مقداری است، و موجود مقداری در هر مقدار که محقق شود، پیوسته محدود و قابل زیادت و نقصان است. بنابراین، موضوع «نامتثاهی» مطلقاً محال بوده و اعتقاد به وجود آن، امری نادرست است (ر.ک. میلانی، ۱۳۸۲، ص ۹۰، پاورقی).

ممکن است اشکال شود که پس چرا در ریاضی عدد بی‌نهایت داریم، و برای آن احکامی نیز بیان شده است؟ برای نمونه، $\infty + \infty = \infty$ و $\infty - a = \infty$ پاسخ آن روشن است؛ وقتی می‌گوییم: عدد بی‌نهایت است منظور این نیست که بالفعل بی‌نهایت است، بلکه منظور «نامتثاهی لایقی» است. این علامات نیز به‌منظور تعمیم و تسهیل بیان احکام

است. از این رو، بی‌نهایت متغیر است و یک مقدار ثابت هر قدر هم که بزرگ باشد، بی‌نهایت ریاضی نیست (ر.ک. همان، ص ۲، پاورقی).

بنا بر آنچه گفته شد، خداوند را نمی‌توان نامتناهی دانست. «ذاتی که از داشتن اجزاء، زمان، مکان، اندازه، مقدار، قرب و بُعد، والاتر باشد... نه وجود نامتناهی و مطلقش می‌توان دانست و نه متناهی و مقید و نه هر دو» (میلانی، ۱۳۸۱، ص ۱۸)، اما روایات که می‌گویند: «خداوند حد ندارد» به این معنا نیست که خداوند نامتناهی است؛ زیرا رابطه میان متناهی و نامتناهی رابطه ملکه و عدم ملکه است. و در صورت نفی تناهی، نمی‌توان لزوماً نامتناهی بودن را نتیجه گرفت؛ مانند اینکه درباره سنگ می‌توان گفت: «سنگ سواد ندارد»، اما نفی سواد از سنگ به آن معنا نیست که بتوان گفت «سنگ بی‌سواد است»؛ زیرا میان سواد و بی‌سواد رابطه ملکه و عدم ملکه است، و عدم ملکه فقط در جایی کاربرد دارد که شأنیست اتصاف به ملکه وجود داشته باشد (ر.ک. میلانی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۴).

برخی پنداشته‌اند که در روایات اهل بیت - علیهم‌السلام - خداوند متعال با عنوان «نامتناهی» وصف شده است. این افراد اشتهاً تقابلی «متناهی» و «نامتناهی» را تقابلی دو معنای نقیض انگاشته و بین «قضایای معدوله غیر قابل ارجاع به سالبه محصله» با «قضایای محصله سالبه» خلط کرده‌اند و روایاتی را که برای بیان فراتری ذاتی خداوند متعال از قابلیت اتصاف به اوصاف مخلوقات و مقدرات و حقایق قابل زیاده و نقصان وارد شده است، به معنای نامتناهی ساخته اوهام خود - که وجود آن ذاتاً محال است - حمل کرده‌اند (ر.ک. میلانی، ۱۳۸۲، ص ۲۳-۲۴، پاورقی).

آقای حسن میلانی معتقد است که «در طول تاریخ اعتقادی شیعی، اعتقاد به محال بودن وجود نامتناهی از امور مسلم و بدیهی بوده است و اعتقاد به آن توسط فلاسفه یونان و عرفای اهل سنت در بین برخی از ایشان رخنه کرده است» (همان، ص ۲۸، پاورقی). ایشان شواهدی از کلام علمای سلف بر این امر می‌آورد (ر.ک. همان، ص ۳۳، ۲۸، پاورقی). برای نمونه: «همانا وجود نامتناهی محال است...» (حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۲۵)، «و سخن کسی که قایل است که در ذات خداوند معنای نامتناهی وجود دارد که ابتدایی ندارد، باطل است؛ زیرا وجود نامتناهی محال است» (طوسی، ۱۴۱۳ق، ص ۴۷).

بررسی دیدگاه انکار عدم تناهی خداوند

در برابر دیدگاه «انکار عدم تناهی» خداوند، دو پاسخ می‌آوریم: پاسخ اول به جداسازی ادعاهای این دیدگاه و پاسخ اجمالی به هر یک از این ادعاها پرداخته، راه را هموار می‌سازد تا در پاسخ دوم به اثبات تفصیلی عدم تناهی خداوند با روش نقلی بپردازیم:

پاسخ اول: جداسازی ادعاها و بررسی آنها

سخن آقای حسن میلانی در حقیقت، دارای دو بخش است: بخش اول، انکار نامتناهی بودن مقداری خداوند؛ بخش دوم، انحصار معنای عدم تناهی در عدم تناهی مقداری و جایز نبودن اتصاف خداوند به عدم تناهی. ما نیز پاسخ اول را ناظر به این دو بخش می‌آوریم:

بررسی بخش اول

بخش اول سخن ایشان، یعنی انکار نامتناهی بودن مقداری خداوند، صحیح است؛ اما سخن جدیدی نیست؛ نه تنها روایات بر این نکته تصریح دارند که اشیای مقداری نمی‌توانند نامتناهی مقداری باشند - زیرا قابل زیادت‌اند و این نشان از تناهی آنها دارد- (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۷۷)، بلکه حتی متکلمان و فلاسفه نیز بر این نکته پای می‌فشارند که مقدار در خداوند راه ندارد. برای نمونه، صدرالمآلهین در شرح فراز «الذی لیست فی اولیته نهایة و لا لآخریته حد و غایه» می‌نویسد:

برای اینکه حدها و نهایت‌ها از عوارض اجسام دارای وضع و مقدارند. حد و نهایت بر اجسام، یا بالذات است و یا بالعرض، به سبب لواحق‌شان مانند زمان و حرکت و نیز امور متعلق به آنها مانند قوا و کیفیات، درحالی که خداوند سبحان، نه جسم است و نه جسمانی و نه نوعی از تعلق به جسم را داراست؛ مانند نفس. او که منزّه است از حد و نهایت. و از چیزهایی که دانستن آن واجب است، این است که اگر از خداوند متعالی، نهایت سلب می‌شود، به این معنا نیست که او به «نامتناهی» به معنای معدوله وصف شود، بلکه هر دو از خداوند سلب می‌شوند؛ زیرا «بی‌نهایت» نیز مانند «نهایت» از ویژگی‌های مقدار است. بنابراین، هنگامی که خداوند را به نهایت نداشتن وصف می‌شود، به معنای سلب بسیط محصله خواهد بود؛ چنان‌که به سلب حرکت وصف می‌شود، به معنای سلب ساده، نه سلبی که مساوق سکون است. بنابراین، زمانی که گفته می‌شود خداوند ازلی و باقی است، مراد این نیست که برای مدت وجودش، زمانی بی‌آغاز و پایان دارد؛ زیرا زمان از آفریده‌های خداوند است، و متأخر از حرکت و متأخر از جسم و متأخر از ماده، و صورتی که متأخر از جوهر مفارق است ذاتش متأخر از ذات خدای متعال است، بلکه زمان با تمام اجزایش مانند یک آن است در مقایسه با سرمدیت خداوند؛ همان‌گونه که تمام مکان‌ها و مکان‌مندا در مقایسه عظمت وجود خداوند مانند یک نقطه‌اند (صدرالمآلهین، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۱۱).

بررسی بخش دوم

اما بخش دوم سخن آقای میلانی مبنی بر اینکه تنها معنای عدم تناهی، «عدم تناهی مقداری» است و خداوند را نمی‌توان به هیچ‌روی نامتناهی دانست، پذیرفتنی نیست؛ زیرا:

اولاً، فلاسفه به نارسایی ابتدایی واژه عدم تناهی برای رساندن معنای «عدم تناهی وجودی» اذعان دارند و لزوم گذر از معنای ابتدایی «نامتناهی» را به مخاطبان خویش گوشزد کرده‌اند. برای نمونه، صدرالمآلهین تصریح می‌کند که معنای ابتدایی «تناهی» و «نامتناهی» برای مقدار و مقادریات است، اما در مرحله دوم بسط معنایی، اهل زبان این دو واژه را برای توصیف موجودهای غیرمقداری - البته با توجه به ارتباطی که با مقادریات داشته‌اند - استفاده کرده‌اند؛ مثلاً قوای نفسانی، مجرد و غیرمقداری‌اند، اما با توجه به تعداد آثارشان یا زمان آثارشان، واژه «متناهی» یا «نامتناهی» عددی یا زمانی «درباره آنها به کار می‌رود. در مرحله سوم بسط معنایی، به متناهی و نامتناهی وجودی می‌رسیم؛ به این صورت که با توجه به آثار عددی و زمانی نامتناهی قوه قاهره الهی، این نکته را می‌توان دریافت که وجودی نامتناهی دارد که این همه آثار وجودی بی‌نهایت از او صادر شده است:

«تناهی» و «نامتناهی» گرچه اولاً و بالذات، از عوارض مقدار و اشیای متصف به مقدار است، اما غیر مقدار و مقدرات نیز به واسطه ارتباط با مقدار و مقدرات به این دو ویژگی توصیف می‌شوند. به همین سبب است که قوا و کیفیات به واسطه آثارشان، به «متناهی» و «نامتناهی» وصف شده‌اند. برای نمونه، اگر آثار قوه‌ای نامتناهی عددی باشد، می‌توان آن قوه را با تعبیر «نامتناهی عددی» توصیف کرد، و اگر زمان تأثیرش نامتناهی باشد آن را «نامتناهی زمانی» دانست، و اگر آثارش نامتناهی وجودی باشند آن را «نامتناهی وجودی» دانست. پس نیروی قاهر الهی غایت و نهایتی به حساب هیچ‌یک از وجوه ندارد؛ زیرا آنچه از او صادر می‌شود نامتناهی عددی و زمانی است. پس او بالاتر از نامتناهی عددی و زمانی است، و او نامتناهی وجودی است (ر.ک: صدرالمآلهین، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۹۲).

لازم به یادآوری است که صدرالمآلهین عدم تناهی عددی و زمانی مخلوقات را از حیث ابتدا و انتها پذیرفته و بارها این عبارت را گوشزد کرده که نامتناهی بودن خداوند قابل قیاس با نامتناهی بودن آفریده‌های او نیست، و او «فوق ما لایتناهی عده و مدة بما لایتناهی شده» است. اما باید توجه داشت که نامتناهی زمانی، که بازگشت آن به قدم و حدوث عالم باشد، محل اختلاف است. البته نامتناهی بودن برخی از آفریده‌ها به لحاظ پایان، با وجود آموزه‌هایی مانند خلود در بهشت و جهنم، پذیرفتنی است.

میرزا حبیب‌الله خوئی نیز باینکه بر عدم اتصاف خداوند به عدم تناهی مقداری تصریح کرده است، درباره عدم تناهی وجودی خداوند می‌نویسد: «...حقیقت ذات خداوند، حقیقت وجود صرفی است که شدت قوتش به حد و نهایتی ختم نمی‌شود، بلکه او بالاتر از نامتناهی است بما لایتناهی. اما نامتناهی بودن او برای این است که مقدوراتش نامتناهی‌اند» (هاشمی خوئی، ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۳۳۳).

ثانیاً، بر اساس ادله عقلی، باید خداوند را متصف به آن دانست. توضیح مختصر دلیل عقلی اینکه موجودات قابل تقسیم به دو دسته هستند:

دسته اول: وجودهایی که مستقل‌اند و غنی و بدون هیچ‌گونه عدم، نقص و کاستی. البته ناگفته پیداست که دسته اول نمی‌تواند جز یک مصداق داشته باشد؛ زیرا تعدد موجب غیریت است، و غیریت به معنای «نداری و فقر» هر یک از آنها نسبت به ویژگی‌های اختصاصی دیگری می‌شود.

دسته دوم: موجوداتی که وابسته و فقیرند. پس با همین تحلیل مختصر، می‌توان نتیجه گرفت که خداوند در دسته اول جای می‌گیرد؛ به این معنا که خداوند موجودی غنی است و هیچ نقص، کاستی و عدمی در او وجود ندارد تا حدی بر خداوند محسوب شود. او موجود مستقلی است که هیچ موجود مستقل دیگری در برابر او نیست تا حدی برای او محسوب شود. هر موجودی غیر از او تصور شود، آفریده‌ای از آفریده‌های اوست که تمام کمالاتش را از خداوند دریافت کرده و می‌کند (ر.ک: مصباح، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۳۷۱-۳۷۲).

برای اینکه سخن دانشمندان مسلمان در پذیرش «عدم تناهی وجودی» خداوند در عین انکار «عدم تناهی مقداری» او مشخص شود، خوب است در این نکته تأمل کنیم که آیا اگر موجود دیگری در عرض خداوند وجود داشته باشد، موجب محدودیت خداوند نمی‌شود؟ آری، موجب محدودیت می‌شود و ما با عدم تناهی وجودی درصدد

بیان این نکته هستیم که هیچ کمال مستقلی در عرض او یا کمال غیرمستقلی، که بند به او نباشد، وجود ندارد؛ زیرا در این صورت، جزئی از کمال را ندارد و این یعنی: تناهی وجودی. پس کمال، کل الکمال از آن اوست و هر کمال دیگری وابسته و فقیر و محتاج به اوست.

نکته مهم اینکه تقابل میان «نامتناهی مقداری» با «متناهی مقداری»، تقابل ملکه و عدم ملکه است و مختص مقادیرات. از این رو، درباره خداوند کاربرد ندارد. اما تقابل «نامتناهی وجودی» با «متناهی وجودی» رابطه تناقض است؛ به این معنا که هر چیز یا متناهی وجودی است یا نامتناهی وجودی، و نفی هر دوی آنها از یک شیء به معنای ارتقاع نقیضین خواهد بود. خداوند نیز «شیء» است و از این حصر عقلی بیرون نیست.

به دیگر سخن، چه به صورت ایجابی سخن گفته، از تعبیر «خداوند نامحدود است» استفاده کنیم و چه به صورت سلبی سخن گفته، تعبیر «خداوند حد ندارد» را به کار ببریم، نتیجه تغییری نمی‌کند؛ زیرا در صورت دوم نیز وقتی همه حدود وجودی از خداوند سلب شود، نتیجه‌ای جز اطلاق و عدم تناهی وجود حضرت حق نخواهیم داشت (نبویان، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۳۴۱-۳۳۸).

خلاصه سخن اینکه وقتی متکلم، فیلسوف و عارف در نفی صفت متناهی و نامتناهی مقداری از خداوند متفق‌اند و در عین حال، از عدم تناهی وجودی خداوند سخن می‌گویند، باید تأمل کرد تا به فهم منظورشان نایل شد، و به صرف محال بودن نوع اول از نامتناهی نسبت به خداوند، به محال بودن نوع دوم از آن نباید رأی داد. سخن آخر در پاسخ اول اینکه جمع میان وجود نامتناهی خداوند و وجود کثرات نیز لزوماً به وحدت شخصی وجود منتهی نمی‌شود؛ یعنی می‌توان عدم تناهی خداوند را پذیرفت، اما قایل به وحدت شخصی وجود نشد (برای اطلاع بیشتر، ر.ک: همان، ص ۳۶۴-۲۹۵).

پاسخ دوم: اثبات نقلی عدم تناهی وجودی

دغدغه پیروان دیدگاه «عدم تناهی الهی» بازگشت به متون دینی است و بر این اعتقادند که متون دینی آموزه «عدم تناهی وجودی» را تأیید نمی‌کند. بدین‌رو، پاسخ دوم را به اثبات عدم تناهی خداوند از طریق متون مقدس دین اسلام اختصاص دادیم و در ضمن دسته‌بندی ذیل، به گوشه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. تناقض میان تناهی و عدم تناهی وجودی

در روایات، بر این امر تصریح شده که خداست و خلقش. هر چیزی که نامحدود باشد، خداست و هر چه که محدود باشد، مخلوق است و هیچ واسطه‌ای میان محدود و نامحدود نیست. بنابراین، کوچک‌ترین محدودیتی در خداوند به معنای نیستی خداوند نیست؛ زیرا محدود نیازمند خالق است، و فرض بر این است که او خالق ندارد. برای نمونه: «...اما خداوند واحد همواره واحد و موجود بوده است و شیئی همراه او نبوده است. بدون حدود و اعراض و همواره اینچنین خواهد بود. سپس آفریده‌هایی ابداعی، که با اعراض و حدهای گوناگون متفاوت‌اند، آفرید... و همانا خداوند

عزوجل است و خلقتش و چیز سومی بینشان نیست و چیز سومی غیر از آن دو نیست. پس آنچه را خداوند آفرید نمی‌تواند از آفریده بودن تجاوز کند، و آفریده‌ها گاه ساکن و متحرک، گوناگون و هماهنگ، معلوم و متشابه‌اند و هر چیزی که بر او حدی باشد پس او آفریده خداوند است... و بدان که آن واحدی که بدون اندازه و محدودیتی پابرجاست، خلقی با اندازه و حد مشخص آفرید...» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۴۴۱-۴۱۷؛ همو، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۷۹-۱۵۴؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۴۳۲-۴۱۵)؛ «... زیرا حد و مرز و اندازه بر غیر خدا زده شده و به غیر او تعلق دارد» (شریف‌رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۳۳).

۲. نفی محدودیت از ذات خداوند

هر نوع محدودیت وجودی، نقص محسوب می‌شود و خداوند برتر از هرگونه نقص و محدودیت است. «همانا خداوند متعالی چیزی به او شبیه نیست. چه فحش و ناسزایی بزرگ‌تر از سخن کسی که خالق اشیا را با جسم داشتن، صورت داشتن، آفریده‌هایش، محدود ساختن یا اعضا داشتن وصف کند؟! خداوند از این سخنان بسیار برتر است» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۰۵) «... داناترین آفریده‌هایش به او کسی است که او را با حد وصف نکنند...» (کوفی، ۱۴۱۰ق، ص ۷۹-۸۰).

۳. عدم ایجاد محدودیت از طرف صفات الهی برای ذات و صفات دیگر الهی

صفت داشتن خداوند به معنای محدودیت او نیست؛ «... و صفات او را دربر نمی‌گیرند، تا اینکه با شناخت صفات او در محدوده آنها متناهی و محصور شود، و همیشه او همانندی ندارد. از صفات آفریده‌هایش برتر است...» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۵۰)

در روایتی دیگر، وارد شده است: «ای آنکه باطن است در ظهورش، و ای آنکه ظاهر است در بطونش، و ای باطنی که پنهان نیست، و ای آشکاری که دیده نمی‌شود، ای موصوفی که هیچ موصوفی به کنه ذاتت نرسد و نه هیچ حد محدودی...» (ابن طاووس، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۱).

روایت مزبور تصریحی است بر اینکه نه باطن بودن خداوند ظاهر بودنش را محدود می‌کند و نه ظاهر بودنش، باطن بودنش را. سپس عدم تناهی اوصاف الهی را پیش می‌کشد و در پایان هم می‌گوید که هیچ حد و مرز مشخصی خداوند را محدود نکرده است. این روایت تصریحی است بر اینکه خداوند به ظهور، بطون و مانند آن متصف می‌شود، اما صفاتش محدّد ذات و صفات دیگر نیست. این روایت تصریح می‌کند که محدودیت مفهومی صفات، تنافی با نامحدودیت خارجی آنها و عینیت مصداقی آنان با یکدیگر و ذات الهی ندارد. از این‌رو، نباید چنین گمان کرد که محدودیت ذاتی مفاهیم صفات الهی، که مثلاً مفهوم «قدرت»، شامل مفهوم «علم» نمی‌شود، ناگزیر به تناهی عینی و خارجی صفات الهی منجر شده است و بر این اساس، نتیجه بگیریم که صفات الهی محدودند و هر محدودی مخلوق است.

۴. عدم تناهی عقلی، وهمی و خیالی

خداوند به سبب عدم تناهی وجودی، در اندیشه‌ها ننگجد. در این زمینه، روایات فراوانی داریم (برای نمونه، ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۱۳؛ صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۱۴۳ و ۱۹۲؛ شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۲۷). برای رعایت اختصار، تنها به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

روایت اول: «از امام جواد - علیه‌السلام - درباره «توحید» سؤال کرده، گفتم: می‌توانم خدا را «چیزی» تصور کنم؟ فرمود: آری، ولی چیزی که حقیقتش درک نمی‌شود و حدی ندارد؛ زیرا هر چیز که در خاطر درآید، خدا غیر او باشد. چیزی مانند او نیست و خاطرها او را درک نکنند. چگونه خاطرها درکش کنند، در صورتی که او برخلاف آن چیزی است که تعقل شود و در خاطر نقش بندد. درباره خدا، تنها همین اندازه به خاطر گذرد که چیزی است که حقیقتش درک نشود و حدی ندارد» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۸۲؛ صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۱۰۶).

در روایت مزبور، بی‌حدی خداوند مطلق است و هرگونه حد، مقداری و وجودی را می‌گیرد. به عقل درنیامدن و درک نشدن نیز برای آن است که محدود نیست، و هر چه به عقل درآید محدود است.

روایت دوم: «... و نظام توحید الهی، نفی محدودیت از اوست. زیرا عقل‌ها شهادت می‌دهند که هر محدودی مخلوق است و هر مخلوقی شهادت می‌دهد که برای او خالق غیر مخلوق است که حدوث بر او محال است و او قدیم ازلی است... کسی که برای خداوند نهایت قابل شده، او را تصدیق نکرده است... و آنکه خدای را در حد درآورد به او نادان است... و به اندازه‌هایی که مربوط به موجودات محدود است، محصور نمی‌شود...» (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۵۸-۲۵۴).

از میان مطالب مهم این روایت، به دو نکته اشاره می‌کنیم:

اول. نظام توحید خداوند بر شالوده نفی محدودیت از خداوند استوار است، خواه محدودیتی که به صورت مستقیم، ذات الهی را مقید سازد یا محدودیتی که ابتدا صفات الهی را نشانه رود و از آن طریق، منجر به محدودیت ذات گردد. از این رو، محدود ساختن این روایت به بحث «نفی صفات» یا «نفی صفات محدود»، خالی از وجه است. نکته دوم. هر موجود محدودی، مخلوق است.

نکته سوم. هر مخلوقی نیازمند خالق غیر مخلوق است. به عبارت دیگر، هر محدودی نیازمند نامحدود است.

۵. نفی محدودیت از صفات الهی به صورت کلی

روایات فراوانی عدم تناهی را برای صفات الهی به صورت کلی و بدون اشاره به صفت خاصی اثبات می‌کنند (برای نمونه، کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۳۱؛ صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۵۸؛ شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۷۳؛ کفعمی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۷۰؛ همو، ۱۴۰۵ق، ص ۲۷۳). در اینجا، تنها به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

روایت اول: «...پروردگاری که برای صفت او حد و مرزی وجود ندارد و (برای صفت او) تعریف کاملی نمی‌توان یافت...» (شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۹).

ممکن است گمان شود این روایت بر نفی صفات دلالت دارد، نه نفی حد از صفات؛ زیرا معنای عبارت «لیس لِصِفَتِهِ حُدٌّ مَحْدُودٌ»، «لیس له صفةٌ فتحدّ» است (ن.ک. بحرانی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۱۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۲۴۸، پاورقی ۳)، و هنگامی که احتمال برداشت معنای دیگری از روایت مطرح باشد، نمی‌توان بدان تمسک جست. در پاسخ، باید گفت: اولاً، بحث ما بر اثبات یا نفی صفات نیست و عدم تناهی خداوند در هر دو احتمال معنایی، قابل پی‌گیری است. ثانیاً، احتمال معنایی دوم خلاف ظاهر روایت است؛ زیرا نیازمند دست کشیدن از واژه «محدود» و نیز در تقدیر گرفتن «فاء» تفریع است، در حالی که اصل بر عدم تقدیر است.

روایت دوم: «...برای او صفتی که بدان توان رسید، نباشد، و نه حدی که برای آن مثل آورند، ... برتر است آنکه وقت قابل شماره و عمر طولانی (تعبیر عمر طولانی برای عمری است که پایان دارد) و صفت محدود ندارد! منزّه باد خدایی که نه آغازی دارد که از آن شروع شود، و نه انجामी که به آن پایان یابد، و نه آخری که در آنجا نابود گردد! منزّه باد! او چنان است که خود را ستوده. ستایشگران به ستایش او نرسند. همه چیز را هنگام آفرینش محدود ساخت، تا از همانندی خودش - که محدود نیست - برکنار باشند، و او از همانندی آنها برکنار باشد... یگانه و ازلی، پیش از آغاز روزگار و پس از گذشت امور سراسر جهان، آنکه نه نابود شود و نه تمام شود...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۴؛ صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۴۴-۴۲؛ تقفی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۰۱-۹۸).

روایت دوم به صراحت می‌گوید که وجود خداوند را نه‌پایندی نیست. از این رو، صفت قابل احاطه ندارد و حد ندارد تا بتوانند برای او همانند بیابند. اما در مقابل، تمام مخلوقات را خداوند محدود ساخته است تا همانندی در نامحدودیت نداشته باشد. البته این روایت بدان معنا نیست که مخلوقات می‌توانستند نامحدود باشند، بلکه محدودیت، ذاتی مخلوق است؛ زیرا معلول عین فقر به علت است و از این فقر هرگز نمی‌تواند جدا باشد.

۶ نفی محدودیت از صفات خاص

اگر به صورت اصل موضوعی، عینیت صفات ذاتی را با ذات پروردگار بپذیریم، آنگاه از عدم تناهی صفات ذاتی، می‌توان عدم تناهی ذات را نتیجه گرفت. بنابراین، در اینجا، به بیان ادله‌ای از متون دینی می‌پردازیم که بر اطلاق و بی‌نهایت بودن برخی از صفات ذاتی خداوند دلالت داشته باشند.

الف. حیات مطلق

ادله نقلی فراوانی بر اطلاق این صفت الهی دلالت دارد؛ از جمله: «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ...» (فرقان: ۵۸). به عبارت دقیق‌تر، او «حیاتی است که مرگی در آن نیست» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۱۳۷)؛ حیات واقعی از آن اوست؛ «...هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» (آل عمران: ۲)؛ و اگر حیات دیگری هست، رشحه‌ای از فعل اوست و حیات خداوند آن حیات را احاطه کرده است؛ زیرا «خداوند زنده است، قبل از هر موجود زنده و بعد از آن. اوست زندگی‌بخش و میراننده» (ابن طاووس، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۱۴). نه فقط حیات دیگران از اوست، بلکه «و حیات هر چیزی است»

(کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۳۰). بنابراین، خداوند سزاوارترین موجود برای اطلاق واژه حیات است (ر.ک: صدرالمآلهین، ۱۹۸۱م، ج ۶ ص ۴۱۳) و دیگران حیاتشان حیاتی موقت، ضعیف و عاریتی است. تنها قدیم اوست و بقیه موجودات، همه حادث‌اند (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۷۶). وجود خداوند ازلی و ابدی است. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۱۶؛ صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۳۱۳).

در اینجا، به صفت «بقا»ی خداوند نیز می‌توان اشاره کرد: «... او دایم است بدون فنا، و باقی است، بدون منتها...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۷۰). «ای کسی که باقی می‌ماند و همه چیز فانی می‌شود!» (ابن طاووس، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۴۹۰). در روایت اخیر، بقای خداوند در مقابل فنای مخلوقات قرار گرفته است.

ب. علم بی‌نهایت

قرآن بارها تأکید کرده که علم خداوند، نامتناهی است. برای نمونه، «أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (بقره: ۲۳۱؛ مائده: ۹۷)؛ «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (بقره: ۲۹؛ حدید: ۳؛ انعام: ۱۰۱)؛ «...وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (احزاب: ۴۰؛ فتح: ۲۶). در روایات نیز تأکید فراوانی بر علم مطلق الهی وجود دارد (برای نمونه، ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۹۲-۷۴)؛ مانند: «إِنَّ اللَّهَ عِلْمٌ لَا جَهْلَ فِيهِ...» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۱۳۷). علمی که گستره‌اش شامل ریزترین جزئیات نیز می‌شود: «...عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ وَ لَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (سبأ: ۳). حتی علم مخلوقات نیز فعل اوست (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۱۴۳)؛ چنان که فرشتگان بدین نکته اعتراف کردند: «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (بقره: ۳۲).

تنها علم الهی لایق نام «علم» است؛ علمی که هیچ محدودیتی ندارد، نه محدودیت شک در آن راه دارد (شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۹۶)، نه به آزمودن نیازی دارد (همان، ص ۲۸۳)، نه اکتسابی است (همان، ص ۹۶)، نه محتاج ابزار است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۸)، نه واسطه‌ای در کار است (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۷۳؛ همو، ص ۳۲۱)، نه گذر زمان آن را کم‌رنگ می‌کند (شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۴۰)، نه مکان می‌تواند شدت و ضعفی در آن ایجاد کند (همان، ص ۲۳۳)، نه مشغولیت‌زا است (همان، ص ۲۶۲)، نه از نظر بزرگی یا کوچکی معلوم محدودیتی دارد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۱۹)، نه حجابی مانع از آن می‌شود (شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۰۹) و نه نیازمند تحقق خارجی معلوم است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۰۷؛ طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۶۸).

از آنجایی که صفات سمیع و بصیر، مانند «...إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ» (ملک: ۱۹) فقط از علم به شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها حکایت می‌کنند، نمی‌توانند دلیلی بر علم بی‌نهایت خداوند باشند.

ج. قدرت بی‌نهایت

قرآن بارها بر قدرت مطلق خداوند تصریح کرده است، برای نمونه، «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره: ۲۰ و ۱۰۹ و ۱۴۸؛ آل عمران: ۱۶۵؛ نحل: ۷۷؛ نور: ۴۵؛ عنکبوت: ۲۰؛ فاطر: ۱؛ فتح: ۲۱). روایات نیز بر این معنا تأکید دارند که

هیچ عجزی قدرت او را محدود نمی‌کند (شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۱۶)؛ اوست تنها قادری که عجزی قدرتش را محدود نکرده است. اما قدرت‌هایی که در ماسوا یافت می‌شوند، محدودند (همان، ص ۹۶)؛ یا به عبارت بهتر، کسی غیر از او قدرتی ندارد (همان)؛ و اگر موجودی غیر از او قدرتی دارد، از او گرفته است (همان، ص ۱۵۸). بنابراین، همه مخلوقات و افعالشان، حتی گناهان آنان، به اذن تکوینی خداوند امکان وجود می‌یابند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۵۸؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۱۱).

۷. صفات مساوق با عدم تناهی

برخی از صفات هرچند ممکن است در وهله نخست، مفادی جز عدم تناهی داشته باشند، اما می‌توانند ما را به عدم تناهی رهنمون شوند:

اول. یگانگی

آنچه مورد اتفاق اندیشمندان مسلمان است این است که خداوند جایی برای وجود مستقل دیگری نمی‌گذارد و خداوند تمام هستی را پر کرده است و اگر موجود دیگری باشد، غیرمستقل و محتاج به خداوند است.

در سوره «توحید»، احدیت پروردگار به صمدیت پروردگار تعلیل شده است. در صمدیت چندین معنا نهفته است: نخست اینکه جای خالی ندارد تا جایی برای وجود دیگری مستقل باشد.

دوم اینکه «المصمود الیه» است؛ یعنی اگر هم وجود دیگری هست همه محتاج اویند. در آیه بعد می‌فرماید که نه دیگری مستقل از خداوند پدید می‌آید و نه خداوند از چنین خدایی پدید آمده است. در انتهای سوره نیز تأکیدی است بر اینکه او کفوی ندارد که وجود مستقلی هم‌عرض با خداوند باشد، که در این صورت، خداوند محدود می‌شد و جزء بردار، که جزئی از کمال را دارد و جزئی را ندارد.

روایات بسیاری بر توحید غیر عددی خداوند تأکید دارد. برای نمونه، «...یکتاست، اما نه معنای عدد...» (شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۱۲)؛ «...یکی است؛ نه به شمارش...» (همان، ص ۲۶۹)؛ «...و نه در شمار آید...» (همان، ص ۲۷۳). موجودی است که دومی برای او تصور ندارد و شمارش برایش زینده نیست؛ زیرا به شمارش درآمدن یعنی محدودیت.

آری، داشتن شریک، زن، فرزند، پدر و مادر نیز، که سبب محدود شدن وجود خداوند هستند، از او نفی می‌شود. «...زاده تا خودش نیز زاده دیگری باشد، و زاده نشده تا محدود گردد. برتر از برگزیدن پسران است و پاک از آمیزش با زنان...» (همان).

دوم. غنا

صفت «غنا» نیز می‌تواند نشان‌دهنده عدم تناهی خداوند باشد؛ زیرا وجود محدود همواره نیازمند غیر خود است، و در مقابل، وجود نامحدود به غیر خود نیازمند نیست. در فلسفه اسلامی، به اهمیت این صفت الهی به خوبی پی برده‌اند؛

آنجا که صدر/متألهین فقر وجودی را نشانهٔ امکان و معلولیت گرفته، با برهان «صدیقین» خویش، خداوند، یعنی موجود غنی بی‌نهایت را اثبات کرده است.

در آیات فراوانی از قرآن به این صفت خداوند پرداخته شده است. برای نمونه، «وَرَبِّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ...» (انعام: ۱۳۳)؛ «...وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (لقمان: ۱۲). قرآن غنای خداوند را در مقابل فقر مخلوقات همچون انسان قرار می‌دهد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۱۵)؛ «...و احتیاج از صفات موجودات حادث است، نه از صفات موجود قدیم...» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۱۷۸). بنابراین، اگر موجودی از نظر غنا نامحدود باشد، خداست، و اگر کمترین محدودیت و نیازی داشته باشد، مخلوق است.

سوم. صمدیت

صمد بودن پروردگار، که بیان دیگری از غنای الهی است، می‌تواند بیانگر عدم تناهی خداوند باشد.

«تفسیر صمد این است که نه اسم است و نه جسم؛ نه مثل دارد و نه شبه؛ نه صورت دارد و نه تصویر؛ نه حد دارد، نه محدود است؛ نه موضع دارد و نه مکان؛ نه کیف و نه جا؛ نه اینجاست و نه آنجا؛ نه بر چیزی است؛ نه خالی است و نه پر؛ نه ایستاده است و نه نشسته؛ نه ساکن است و نه متحرک؛ نه نورانی است، نه روحانی و نه نفسانی؛ موضعی از او خالی نیست و موضعی نیز او را دربر نمی‌گیرد؛ نه رنگ دارد و نه بر قلبی خطور می‌کند و نه بوییدی است؛ این امور از او نفی می‌شود» (شعیری، بی‌تا، ص ۶).

در روایت مزبور، علاوه بر فرازی که به نفی حد تصریح می‌کند، فرازهای دیگر نیز هر کدام متکفل نفی گونه‌های از محدودیت از خداوند است.

چهارم. حق

تعبیر دیگری که برای اثبات عدم تناهی خداوند می‌توان یافت، توصیف خداوند با صفت «حق» است (لقمان: ۳۰؛ انعام: ۶۲؛ یونس: ۳۲؛ طه: ۱۱۴؛ حج: ۶ و ۶۲؛ نور: ۲۵؛ فصلت: ۵۳)؛ از جمله: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» (لقمان: ۳۰). حق در متون دینی در مقابل باطل قرار گرفته است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۶). اگر حق را ثبوت و تحقق بدانیم، در مقابل باطل، که عدم است (برای نمونه، ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۳۵)، آن‌گاه می‌توان این نتیجه را گرفت که عدم در خداوند راه ندارد تا وجودش را محدود کرده باشد. بنابراین، خداوند به لحاظ وجودی نامتناهی است.

پنجم. سبحان

از آن‌رو که محدودیت نقص شمرده می‌شود، می‌توان از ادلهٔ تنزه و سبوحیت خداوند برای اثبات نامحدود بودن خداوند استفاده کرد. برای نمونه، در آیهٔ «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ» (صافات: ۱۸۰)، اطلاق «تسبیح» به معنای آن است که خداوند از هر نقصی، از جمله محدودیت، مبرا و منزه است (فیاضی و رضانی، ۱۳۹۵، ص ۱۵).

۸. سلب صفات محدود و محدودیت‌آور از خداوند

در متون دینی، برخی از صفات، که به‌نوعی نشان‌دهنده ضعف مرتبه وجودی است، مانند زمانمندی، مکانمندی، تغییرپذیری و حرکت، از خداوند نفی شده است. نفی آنها از خداوند به‌نوعی نفی محدودیت از خداوند است؛ زیرا اگر این‌گونه موارد متضمن محدودیت نبودند، از خداوند نفی نمی‌شدند. در اینجا، به تعدادی از این نوع ادله نقلی اشاره می‌کنیم:

(۱) نفی اعضا و جوارح

یکی از محدودیت‌هایی که از خداوند نفی شده، داشتن اعضا و جوارح است.

«... و او را به این صفت، که حرکت کند، در چیزی از ارکان و جوارح، محدود نمی‌سازم و او را به سخنی که به دهان گشودن نیازمند باشد، محدود نمی‌سازم...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۲۵؛ صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۱۸۳) «همانا خداوند تبارک و تعالی برتر و بزرگ‌تر از آن است که به دست و پا محدود گردد... پندهایش را بدون لب و بدون زبان نازل فرمود...» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۷۶).

البته باید دقت شود که آیا عباراتی نظیر «لَا أُحَدِّثُ» در این‌گونه روایات، به معنای آن است که «خدا را محدود نمی‌سازم» یا به معنای آن است که «خدا را چنین توصیف نمی‌کنم». هریک از این دو معنا مؤیداتی دارد، اما حتی اگر معنای دوم را بپذیریم، باز می‌توان عدم تناهی خداوند را از این روایات استفاده کرد؛ زیرا دلیل عدم توصیف خداوند به چنین اوصافی آن است که به تناهی خداوند می‌انجامد.

(۲) نفی جسم و صورت

جسم و صورت از جمله صفاتی هستند که در متون دینی به سبب محدودیتشان، از خداوند نفی شده‌اند تا موجب محدودیت ذات پروردگار نشوند؛ «...خداوند او را بکشد! مگر نمی‌داند که جسم محدود است... از این سخن به خداوند پناه می‌برم. خداوند، نه جسم است، نه صورت و نه محدود...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۰۶).
 دو روایت دیگر به همین مضمون از امام صادق - ع - نیز وارد شده است (همان، ص ۱۰۴ و ۱۰۶؛ صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۹۹).

محدودیت‌آور بودن این‌گونه موارد را می‌توان به صورت‌های گوناگونی تبیین کرد. برای نمونه، خداوند نامتناهی است، و اگر جسم باشد باید جسمی نامتناهی‌الابعاد داشته باشیم، درحالی‌که وجود جسمی با ابعاد نامتناهی محال است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۰۳). یا اینکه مواردی اینچنینی موجب ترکیب خداوند و نیز نیازمندی خداوند به اجزا خواهد بود، درحالی‌که ترکیب و نیاز، هر دو، نوعی محدودیت‌اند.

(۳) نفی زیادت و نقصان

کمی و زیادی نیز نوعی محدودیت‌اند؛ زیرا موجودی که این دو ویژگی را دارا باشد اولاً، تجزیه‌پذیر است و نیازمند اجزاء. ثانیاً، حادث است و نیازمند خالق. ثالثاً، قابل ازدیاد است که خود نشان از نقص پیشین است. رابعاً، قابل کم شدن است که خود نشان از نقص پسین است.

و خداوند نه کم است و نه زیاد، بلکه او قدیم است؛ زیرا ماسوای واحد تجزیه‌پذیرند و خداوند واحد است، نه تجزیه‌پذیر و نه پذیرای توهم کمی و زیادی. هر موجودی که تجزیه‌پذیر باشد یا توهم کمی و زیادی در آن راه یابد، مخلوق است و دلالت می‌کند که خالق دارد... و اگر قدرت خداوند همان نیروی شناخته‌شده‌ای بود که در آفریده‌ها وجود دارد، هرآینه موجب تشبیه بود و احتمال زیادت داشت، و آنچه که احتمال زیاد شدن داشته باشد احتمال کم شدن نیز دارد، و چیزی که ناقص است قدیم نخواهد بود. و آنچه قدیم نیست، ناتوان است. بنابراین، پروردگار بزرگ و متعالی نه شبیه دارد، نه ضد، نه شریک، نه کیفه، نه نهایت، نه دیدن چشم و حرام است بر قلبها که مثالی برایش بیابند و بر خیالها که محدودش سازند و بر ضمائر و نهادها که او را بسازند. برتر و عزتمند از ابزار آفریده‌ها و نشانه‌های مخلوقاتش است. بسیار برتر از این امور است! (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۱۷).

این روایت و روایاتی با این مضمون (برای نمونه، ر.ک: همان، ص ۱۲۵؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۹۷) به نفی تناهی مقداری نزدیک‌ترند، اما نفی محدودیت مقداری در جهت عدم تناهی وجودی قرار می‌گیرد؛ زیرا اساساً مقدار نوعی محدودیت است. آری، خداوند منزله و برتر از آن است که «زیادت و نقصانی بر او عارض شود» (شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۶۱) یا «بلندی و کوتاهی داشته باشد» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۷۵) زیرا زیادت و نقصان تغییر در پی دارند و تغییر امکان را (ر.ک: بحرانی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۳۸۵).

۴) نفی مکان

روایت اول: «لَا أَقُولُ إِنَّهُ قَائِمٌ قَائِمُهُ عَنْ مَكَانِهِ وَلَا أَحَدُهُ يَمَكَانُ بِكُونِهِ فِيهِ...» (همان، ص ۷۵). البته عبارت «وَلَا أَحَدُهُ» در این روایت، به دو معنا می‌تواند باشد. معنای نخست اینکه خداوند را به مکان محدود نمی‌کنم. معنای دیگر اینکه خداوند را به مکانمندی توصیف نمی‌کنم. اولی صراحت دارد در مراد ما که مکانمندی موجب محدودیت خداوند می‌شود، هرچند معنای دوم نیز مستلزم محدود دانستن خداوند است؛ زیرا در توصیف، اگر صفت مخلوقانه باشد، مغایر با موصوف و سبب محدودیت موصوف خواهد بود.

روایت دوم: «فردی که گمان کند خداوند در چیزی، از چیزی یا بر چیزی است، به تحقیق شرک ورزیده است. اگر خداوند عزوجل بر چیزی (مانند عرش) قرار داشت، «محمول» بود (و محتاج به آن چیزی بود که خداوند را حمل می‌کند). اگر خداوند در چیزی باشد، «محصور» خواهد بود (به این معنا که توان خروج از آن مکان را ندارد یا دست‌کم به این معناست که انتها و پایانی دارد و دارای حد است)، و اگر خداوند از چیزی به وجود آمده بود، هرآینه حادث بود» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۱۷۸).

در روایت مزبور، دو ویژگی «بر چیزی» و «در چیزی»، که به مکان اشاره دارند، و نیز «از چیزی» به این علت از خداوند نفی می‌شوند تا سبب محدودیت خداوند نگردند.

البته باید یادآوری کرد که مکان نداشتن خداوند به این معناست که «او به مکانی محدود نمی‌شود» (شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۶۲)، و نباید گمان کرد که ادله مکان‌مند نبودن خداوند به این معناست که او اصلاً در عالم ماده حضور ندارد. خیر! او مکان‌مند نیست؛ یعنی بند مکان و در بند مکان نیست. به عبارت دیگر، نه هیچ جزئی از

عالم به تنهایی، مانند عرش و نه تمام جهان مخلوق نمی‌تواند او را دربرگیرد و محیط به آن ذات لایتنهای باشد؛ زیرا محدود بر نامحدود توان احاطه ندارد. پس در عین اینکه خداوند مکان ندارد، «در همهٔ مکان‌ها حضور دارد» (همان، ص ۳۰۹). برای همین، گاه در برخی روایات، علت عدم مکانمندی این بیان شده که «جایی از او خالی نیست تا با وصف مکانمندی درک شود» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۶۹)، که می‌تواند بیانی عرفی و مسامحی از این نکته باشد که خداوند نه تنها در همهٔ مکان‌ها، بلکه در همهٔ مواطن - مکان و غیر مکان - حضور دارد.

روایات، نامتناهی بودن خداوند را مفروغ^۱ عنه گرفته‌اند و مکانمندی را خلاف آن اصل مسلم شمرده و رد کرده‌اند؛ «کسی که بگوید خداوند در چیزی است، خداوند را در چیزی گنجانیده است» (شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۴۰). اما برخی از روایات علت مکانمندی نبودن خداوند را چیز دیگری غیر از عدم تناهی بیان کرده‌اند؛ مانند عدم نیازمندی خداوند. (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۱۷۸). البته باید توجه داشت که نیاز نداشتن یا غنای الهی خود دلیلی بر عدم تناهی خداوند است.

ممکن است گمان شود که آموزهٔ نفی مکان، اعم از مدعاست؛ زیرا برخی از موجودات مکان‌مند نیستند، اما نامحدود هم نیستند. البته در میان روایات نفی مکان از خداوند، روایاتی هست که حد را به صورت مطلق از خداوند نفی می‌کند، و تبیینی برای دیگر روایات این باب خواهد بود و شائبهٔ اعم بودن دلیل را از میان برخواهند داشت. البته برای اینکه از تکرار و اطالۀ کلام جلوگیری شود، برای اینگونه موضوعات باب دیگری نخواهیم گشود (این نکته دربارهٔ نفی زمان، حرکت و سکون و غایت نیز جاری است).

یکی دیگر از صفات سلبی خداوند، «مکانمندی» است. سلب مکان به معنای سلب محدودیت از خداوند است؛ «...پروردگار جلّ جلاله با مکان توصیف نمی‌شود. او همان گونه است که بود، و بود همان گونه که هست. در مکانی نبوده است و از مکانی به مکان دیگر نرفته است. مکانی به او احاطه ندارد، بلکه او همواره بدون حدّ و کیف بوده است. پرسشگر گفت: ... آیا پروردگار در دنیا است یا در آخرت؟ امام فرمودند: پروردگار قبل از دنیا همواره و ازلی بوده است. او تدبیرکنندهٔ دنیا و دانای به آخرت است. اما اینکه دنیا و آخرت او را احاطه کرده باشند، خیر. اما می‌داند آنچه را در دنیا و آخرت است...» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۳۱۶).

۵) نفی حرکت و سکون

از دیگر ویژگی‌هایی، که نوعی حد شمرده شده و از خداوند نفی گردیده، حرکت و سکون است؛ «همانا خداوند تبارک و تعالی والا تر و بزرگ تر است از اینکه به حرکت یا سکون... محدود شود» (همان، ص ۷۵)؛ «اوهام خداوند را با حدود و حرکات... نمی‌توانند محدود سازند» (شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۳۲). اما روایت «لَا أَقُولُ إِنَّهُ قَائِمٌ قَائِلُهُ عَنْ مَكَانِهِ وَ لَا أَحَدُهُ بِمَكَانٍ يَكُونُ فِيهِ وَ لَا أَحَدُهُ أَنْ يَتَحَرَّكَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَرْكَانِ وَ الْجَوَارِحِ...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۲۵؛ صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۱۸۳) از نکاتی است که روشن نیست آیا «أَحَدُهُ» به معنای محدود کردن است، یا به قرینهٔ «أَقُولُ» به معنای توصیف کردن آمده است. البته در صورت دوم نیز عدم تناهی به صورت غیرمستقیم قابل استفاده خواهد بود.

۶) نفی جهت

گاه در روایات، برای نفی جهت از عدم تناهی استفاده شده است؛ مانند «...کسی که به خداوند اشاره کند، او را صمد ندانسته است...» (شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۷۲). روشن است که اگر خداوند را «صمد» دانستیم، موجودی که جای خالی ندارد و مستقل و کاملی است که نیازی ندارد و همه به او نیازمندند، دیگر نمی‌توانیم؛ او را در جهتی محدود سازیم؛ و اگر برای خداوند جهت جلو قایل شدیم، محدود شدن خداوند به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه باید پشت سر هم داشته باشد و این یعنی: محدود شدن خداوند از جهات گوناگون. (ر.ک: همان، ص ۲۷۳).

۷) نفی حیثیت

موجود محدود حیثیت‌بردار است؛ به این معنا که ممکن است در مکان خاصی باشد، اما در مکان دیگری نباشد؛ یا در زمان خاصی وجود داشته باشد و در زمان دیگری وجود نداشته باشد؛ یا وجودش مشروط به وجود علت خاصی باشد و با نبودن آن علت معدوم باشد. اما خداوند «از چیزی غایب نیست تا با حیثیت شناخته شود» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۶۹). او نامحدود است و از این‌رو، تمام مواطن وجود را پر کرده است، بدین روی، هیچ قید و حیثیتی ندارد، اعم از حیثیت مکانی، زمانی یا تعلیلی (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۲۲۴).

۸) نفی زمان

عدم تناهی در ادله نفی زمان نیز به روشنی مشاهده می‌شود؛ از جمله: «مردی پرسید: ای اباجعفر، از پروردگارت به من خبر ده، از کی بوده است؟ امام فرمودند: وای بر تو! پرسش «از کی بوده است؟» درباره موجودی گفته می‌شود که نبوده و سپس به وجود آمده باشد...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۸۸).

۹) نفی وجود مقیاس برای خداوند

یکی از اقسام محدودیت وجودی، محدودیت به مقدار است. چیزی که محدود به مقدار باشد با مقیاس‌های کمی قابل تحدید است، اما خداوند از این محدودیت میراست؛ زیرا اصلاً مقدار ندارد؛ «حدمومزی او را دربر نمی‌گیرد و با شمارش محاسبه نمی‌گردد. همانا ابزارهای اندازه‌گیری، خودشان را اندازه می‌گیرند و ابزارها به مانند خویش اشاره دارند» (شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۷۳).

۱۰) نفی غایت

در روایات، هرگونه حدّ پایانی از خداوند نفی شده است. برای نمونه، «خداوند پیش از هر نهایت، مدت و هرگونه حساب و شمارش است. خدا والاتر از آن است که عقل‌های عاجز تشبیه کنندگان تصوّر می‌کنند. والاتر از صفات پدیده‌ها و اندازه‌ها و قطرهاست که برای موجودات مادی پندارند و جایگاه‌هایی که برای آن

در نظر می‌گیرند؛ زیرا حدودمرز و اندازه بر غیر خدا زده شده و به غیر او تعلق دارد» (همان، ص ۲۳۳).
 «...موجود غایتمند غیر از غایت است، و غایتمند موصوف است، و هر موصوفی مصنوع است، و صانع اشیا موصوف به حدّ مشخصی نیست» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۱۳). نفی غایت، مطلق است و هرگونه غایت زمانی، مکانی یا وجودی را از خداوند نفی می‌کند.

۹. خالق حدّ

خداوند حاّد هر محدودی است؛ یعنی خالق حد است. بنابراین، خود حدی ندارد؛ زیرا حد مخلوق و مؤخر از علت خویش است؛ چنان‌که در روایات آمده است که مواردی مانند مکان، زمان، حرکت و سکون مخلوق خدایند و متأخر از خالق، و بنابراین، خالق این صفات را ندارد (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۱۸۴). این‌گونه روایت، که متضمن دلیل است می‌تواند تا هر جای که دلیل قدرت دارد، گسترش یابد. از این رو، می‌توان از این روایت و نظایر آن برای نفی هر صفتی که مخلوق است، استفاده کرد و گفت که خداوند خالق حدّ است. بنابراین خودش حدّ ندارد و این یعنی: نامحدود بودن خداوند.

۱۰. مخلوقات نامتناهی

باید توجه داشت که برای اثبات عدم تناهی، نمی‌توان به صفات فعلی خداوند، استناد کرد؛ صفاتی نظیر مالکیت الهی بر تمام اشیا (برای نمونه، ر.ک: صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۷۱)؛ انحصار حاکمیت برای خداوند (قصص: ۷۰)؛ یگانه حافظ (هود: ۵۷)؛ یگانه نگهبان (انعام: ۱۰۲)؛ زمر: ۶۲) و یگانه ناصر مخلوقات بودن (احزاب: ۱۷) و حتی علم و قدرت فعلی خداوند؛ زیرا تمام آفریده‌ها محدودند و مالکیت، حاکمیت، حفظ، حراست و نصرت نسبت به این اشیا محدود، عدم تناهی را اثبات نمی‌کند. البته اگر شمول تقدیری این آموزه‌ها را در نظر بگیریم، به این معنا که اگر آفریده‌ها بی‌نهایت هم باشند، باز خداوند، مالک، حاکم، حافظ و ناصر آنهاست؛ اما باز با این اشکال روبه‌روست که عدم تناهی اثبات شده، عدم تناهی فرضی است.

البته می‌توان برای مخلوقات، عدم تناهی بالقوه در نظر گرفت؛ مانند جاودانگی بهشت، جهنم. در روایات نیز می‌توان نشانه‌هایی از عدم تناهی بالقوه مخلوقات پیدا کرد. برای نمونه، برای عمق‌بخشی به اذکار، آنها را به عدم تناهی الهی گره‌زده‌اند (ر.ک: علی بن الحسین علیه السلام، ۱۳۷۶، ص ۷۲): «...خدایا سپاس تو راست؛ سپاسی جاودانه با جاودانگی تو، و سپاس از آن توست، سپاسی که جز علم تو پایانی نداشته باشد...» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۵۸۱). البته باز این اشکال در این قسمت وجود خواهد داشت که عدم تناهی بالقوه مخلوقات، مانند بهشت و جهنم، قادر بر اثبات عدم تناهی بالفعل و وجودی خداوند نیست.

۱. نفی محدودیت مقداری اگر به معنای شیء نامتناهی مقداری باشد؛ یعنی به لحاظ مقداری نامحدود باشد، قطعاً چنین معنایی از خداوند نفی می‌شود؛ زیرا تحقق وجود بی‌نهایت مقداری بالفعل اساساً در جهان خارج ممکن نیست و می‌توان مقدار داشتن را مساوی با محدودیت دانست. بنابراین، موجود مقداری هرچند هم بزرگ و زیاد باشد، باز محدود است و نشانه محدودیت آن، این است که قابل زیادت و کاستی است.
۲. اما اگر نفی محدودیت مقداری این باشد که شیئی از اساس مقدار نداشته باشد، زیرا مقدار داشتن دیوار محدودکننده است، چنین صفتی را می‌توان از صفات سلبی خداوند به حساب آورد؛ به این معنا که خداوند گرفتار مقدار و هیچ‌یک از محدودیت‌های مربوط به مقدار نیست.
۳. انحصار عدم‌تاهی در عدم‌تاهی مقداری اشتباه است؛ زیرا قسم دیگر آن، عدم‌تاهی وجودی است. از این رو می‌توان از ذات و صفات الهی با قید اطلاق یاد کرد و عدم‌تاهی مقداری خداوند در معنای دوم نیز بخشی از جوهرچین عدم‌تاهی وجودی است؛ به این معنا که وجود نامتناهی هیچ حدی ندارد؛ چه مقداری و چه غیر مقداری.
۴. هرچند تناهی مقداری و عدم‌تاهی مقداری، ملکه و عدم‌ملکه‌اند، و فقط در وجود مقداری قابل طرح‌اند، اما تناهی وجودی و عدم‌تاهی وجودی متناقضین هستند که هیچ موجودی بیرون از آن دو نیست؛ زیرا در این صورت، ارتفاع نقیضین خواهد بود.
۵. ادله نقلی فراوانی بر عدم‌تاهی وجودی خداوند دلالت دارند؛ از جمله ادله‌ای که بر عدم‌تاهی صفات الهی به صورت کلی تأکید دارند، و ادله‌ای که بر عدم‌تاهی صفت خاصی از صفات الهی تأکید دارند.
۶. از طریق صفات فعلی خداوند و نیز عدم‌تاهی مخلوقات نمی‌توان عدم‌تاهی ذات را اثبات کرد.

منابع

علی بن الحسین علیه السلام، ۱۳۷۶، *الصحیفة السجادیة*، قم، الهادی.

ابن طاووس، علی بن موسی، ۱۴۰۹ق، *إقبال الأعمال*، ج دوم، تهران، دار الکتب الإسلامیة.

بحرانی، ابن میثم، ۱۴۱۷ق، ترجمه *شرح نهج البلاغه*، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیة التابعة للآستانة الرضویة المقدسة.

تقفی، ابراهیم بن محمد، ۱۴۱۰ق، *الفارث أو الإستفار و الفارث*، قم، دارالکتب الإسلامی.

حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۳ق، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تعلیق حسن حسن زاده آملی، ج چهارم، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.

شریف رضی، محمد بن حسین، ۱۴۱۴ق، *نهج البلاغه*، قم، هجرت.

شعیری، محمد بن محمد، بی تا، *جامع الأخبار*، نجف، مطبعة حیدریة.

صدر المتألهین، ۱۳۸۳، *شرح أصول الکافی*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

صدر المتألهین، ۱۹۸۱ م، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، ج سوم، بیروت، دار احیاء التراث.

—، ۱۳۷۸ق، *عیون أخبار الرضا، تهران، جهان.*

صدوق، محمد بن علی، ۱۳۹۸ق، *التوحید*، قم، جامعه مدرسین.

—، ۱۴۰۳ق، معانی الأخبار، قم، جامعه مدرسین.

طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ق، المیزان فی تفسیر القرآن، ج پنجم، قم، جامعه مدرسین.

طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۰۳ق، الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد، مرتضی.

عاملی کفعمی، ابراهیم بن علی، ۱۴۱۸ق، *البلد الامین و الدرع الحصین*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

—، ۱۴۰۵ق، *المصباح للکفعمی (حنة الأمان الواقیة و حنة الإیمان الباقیة)*، ج دوم، قم، دار الرضی (زاهدی).

عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ق، تفسیر العیاشی، تهران، المطبعة العلمیة.

فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، کتاب العین، ج دوم، قم، هجرت.

فیاضی، غلامرضا و حسن رضائی، ۱۳۹۵، نشست علمی «عدم تهاهی واجب تعالی؛ مفهوم، مبانی و نتایج آن»، حکمت اسلامی، سال نهم، ش ۴۱، ص ۵-۱۶.

کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ج چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامیة.

کوفی، فرات بن ابراهیم، ۱۴۱۰ق، *تفسیر فرات الکوفی*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الأنوار*، ج دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

مصباح، محمد تقی، ۱۳۸۳، *آموزش فلسفه*، ج چهارم، تهران، امیر کبیر.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ق، *الأمالی*، قم، کنگره شیخ مفید.

میلانی، حسن، ۱۳۷۷، «وہام پیرامون نامتہاهی»، کیهان اندیشه، ش ۷۹، ص ۱۶۰-۱۶۶.

—، ۱۳۸۱، *سراب عرفان: نگرشی به مباحث وحدت وجود عقل گریزی و جبر گرای عرفان در کتاب مقالات دکتر حسین الہی قمشہای*، قم، مولود کعبہ.

—، ۱۳۸۲، *فراتر از عرفان: خلاشناسی فلسفی و عرفانی از نگاه وحی و عرفان*، کرج، عهد.

—، ۱۳۸۹، «خدای نامتہاهی فلسفه و عرفان در تراوی برہان» (نقد کتاب علی بن موسی الرضا علیه السلام و الفلسفة الالہیة نوشته آیت الله جوادی آملی) «سمات»، ش ۳، ص ۱۰۹-۱۵۰.

نیویان، سید محمد مهدی، ۱۳۹۵، *جستارہای در فلسفه اسلامی، مشتمل بر آراء اختصاصی آیت الله فیاضی*، قم، حکمت اسلامی.

هاشمی خوبی، میرزا حبیب الله و حسن حسن زاده آملی، ۱۴۰۰ق، *منہاج البراعة فی شرح نہج البلاغه و تکملة منہاج البراعة*، ج چهارم، تهران، مکتبہ الإسلامیة.